

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مرحوم شیخ در شرایط عقد بیع فرمودند این است که تطابق بین ایجاب و قبول باید باشد، عرض کنم که این مطلب را ایشان فرمودند و صوری هم از اختلاف را نقل کردند و بحث کردند. بعد فرمودند که این مطلب را دیروز خواندیم، و وجه هذا الاشتراط واضح و هو ماخوذ من اعتبار القبول، چون قبول در عقد معتبر است و در عقد یعنی تمامیت عقد به قبول است عقد وقتی تمام می شود که قبول بیاید، قبول هم باید طبق ایجاب باشد، اگر طبق او نباشد قبول نیست، یک انشای مستقلى است، ایجاب مستقلى است. این را بعضی از اعلامی که در حاشیه نوشتند محشین اشکال کردند که نه این از اعتبار قبول نیست، این از مسئله معاهده و معاهده است، چون تعاقد است، عقد است، قرارداد است، این نکته اش این است. ما عرض کردیم که حق هم با همین آقا است انصافا، ما عرض کردیم اصولا بیع یعنی خود عقد یک مفهوم بسیط روشنی است یعنی مبهم نیست که این یا در ارتکازات ما موجود است مثلا می رویم پول می گذاریم نان بر می داریم، ارتکاز ما این است که قرارداد ما پول بدهیم نان بگیریم یا می نشینیم اول صحبت می کنیم که این خانه را به این قدر فروختیم، آن می گوید این قدر و بعد کم و زیاد می کنیم بعد روی مبلغی اتفاق می شود، بعد می گوید بعثک لذا ما عرض کردیم در باب عقود به قول آقایان یک مقام ثبوت یا به اصطلاح عرفی مساومه یعنی مقدمات بحث، چانه زدن، این مقدمات انجام می گیرد و قرارداد به لحاظ معنوی، به لحاظ قضیه معقوله این قرارداد و این اتفاق می شود، تملیک کتاب به ازای تملک صد تومان، این مطلب می شود، بحث لفظی می آید و با بحث لفظی، این آقایان که ابراز گرفتند گفتند همان قصد است که ابراز می کنیم، به نظر ما با این بحث لفظی و با انشای لفظی عقد محقق می شود و لذا این که ایشان قبول می گوید به این نکته است، شاید مرحوم شیخ هم که قبول گفته یعنی آن معاهده و معاهده با قبول تمام می شود، اگر این جور باشد حرف ایشان بد نیست و إلا انصافا این از باب قبول نیست، اصلا معنای عقد یعنی بستن، یعنی معاهده، یعنی اتفاق روی یک محور واحد شدن، اگر اتفاق روی محور واحد نشود مثلا بیع این خانه به این

مقدار، بعد آن بگوید قبلتُ الاجاره، من اجاره کردم، خب این دو تاست، اصلاً معاهده‌ای نشده، بحث قبول نیست، قبول در مقام ابراز یا در مقام انشای لفظی قبول می‌آید.

پرسش: آخه قبول لفظ خاصی ندارد، حالا آن ور ملکّت را دارد یا اجاره را دارد یا رهن، اما این طرف فقط قبلتُ دارد

آیت الله مددی: باشه کافی است.

یعنی با قبول عقد تمام می‌شود، این که خیال شده که عقد یک امر تدریجی است این مالِ عقد لفظی است و إلا خود معاهده، خود معاهده که اصولاً عقد بدون آن نمی‌شود یعنی یا باید ارتکازی باشد یا تصریح باشد، ارتکازی مثل این که آدم پیش کسی می‌رود می‌گوید قلم را به این قدر فروختم یعنی ارتکاز بوده که خرید و فروش بشود یا برود بگوید قلم چند است؟ این قدر، نه این گران است ما از شما می‌خریم این قدر، توافق که شد بعد می‌گوید بعثک القلم، آن می‌گوید اشتریتُ یا قبلتُ، در مقام انشای لفظی است که زمان می‌برد اول ایجاب و بعد قبول، مثلاً به همین شرحی که گذشت اما در معاهده، در خود عنوان عهد و قراردادی که می‌بندند آن عنوانش یعنی اصل معنای معاهده این است و هو ماخوذٌ من اعتبار القبول، نه قبول آمده به عنوان مقام، در مقام انشای لفظی بعد از ایجاب، برای این که آن معاهده را روشن بکند، اصل معاهده به این است که مثلاً دو چیز به هم گره بخورند، اگر گفت خانه را به یک میلیون تومان اجاره دادم، می‌گوید من به یک میلیون می‌خرم، اینها با هم نخوردند، گره نخوردند، آن اصل مطلب این است که این دو تا مطلب با هم، همین طور که عرض کردیم میثاق غلیظ، حالا می‌خواستم امروز راجع به میثاق غلیظ صحبت کنم، دیگه نشد آن مراجعاتی که لازم است انجام بدهم، شاید فردا راجع به میثاق غلیظ هم توضیحی بدهیم چون در خیلی از این مطالب ما آن بحث میثاق غلیظ تاثیر دارد. ببینید تعبیر میثاق غلیظ، عهد موکد، عهد مشدد، حالا مراد از میثاق در این جا شرط است؟ شرط در ضمن عقد است یا خود عقد است؟ یا دلالت بر عقد می‌کند حالا این را ان شاء الله فردا باذن الله تبارک و تعالی یک مقداری راجع به این میثاق غلیظ هم صحبت بشود.

پس بنابراین خوب عنایت بفرمایید آن چه که دلیل است بر این مطلب که باید تطابق باشد چون ایجاب و قبول انشای لفظی‌اند که آن حقیقت انشاء که قرارداد بود یعنی حقیقتش همین انشای لفظی است، آن قراردادی را که با هم گذاشتند با این انشاء ایجاد می‌کنند، با هم

قرار گذاشتند ایجاد نمی شود، پس باید به حالت معاهده، به حالت معاقد، قرارداد، گره خورده، عقد و عقده، عقده یعنی گره، این به حالت گره خورده با هم بشود، اگر گفت به یک میلیون اجاره دادم و آن گفت به یک میلیون خریدم اینها به هم گره نخوردند، اجاره یک چیز است و بیع یک چیز دیگری است، خریدن چیز دیگری است.

پرسش: نه می خواهم بگویم آن قیدش هم مثلاً بگوید قبلتُ التزویج، در نکاح آیت الله مددی: در نکاح محل کلام است، الان ماها که قبلتُ التزویج می گوئیم، از قدیم از قرن دوم محل کلام است، عده ای می گفتند در نکاح قبلتُ کافی است و عده ای می گفتند نه باید تزویج ذکر بشود مثل خود شافعی که در بعضی جاها دارد که باید ذکر بشود. پرسش: در بیع چطور؟

آیت الله مددی: در بیع نگفتند، گفتند نمی خواهد یعنی انصافاً این علما نه این که حالا، هزار و دویست سال خیلی زحمت کشیدند، تمام ریزه کاری و ریزه ریزه ها را حساب کردند و گاهی خود ماها مثلاً در مطالعه خیلی ریزه کاری ها را نمی بینیم اما در بحث نمی گوئیم، اشتباه نشود، بعضی از بحث هایی که مثلاً شب می نشینند مطالعه می کنند احتمالات می دهند و بعد یک چند تا عبارت، بعد این را می آیند در تمام این بحثها، این ها فائده ای به لحاظ تدریسی ندارد به نظر ما، بحث تدریسی خیلی مهم نیست، اما این که انسان خودش باید احاطه پیدا بکند این لابد منه است چون من یک وقتی هم صحبتی شد مثلاً تحول در حوزه، گفتیم بابا مخصوصاً در فقه شیعه هر روز تحول هست، بحث تحول نمی خواهد چون واقعا این آزادی فکر، اندیشه این سبب می شود که انسان دائماً فکر را به کار بیندازد. عرض کردم اسم مقدس اردبیلی را در بحث اول بردیم واقعا مقدس اردبیلی خیلی عجیب است، از یک جهت ایشان خیلی مغتنم است، ایشان چون بد عبارت است به نظر من شاید یکی مهجور شده و انصافاً هم با آن وسائل و با آن امکانات و با آن مصادر بسیار محدود یعنی رجال مهمشان همین رجال علامه بود، رجال علامه یک کتاب خیلی کوچکی است، اسمش خلاصه الاقوال است، تازه نصفش موثقین هستند و نصفش هم کسانی که قابل اعتماد نیستند، دیگه معلوم شد خیلی خیلی کوچک است. غرض انسان با یک کتاب به این کوچکی بخواهد در ابحاث رجالی، در روایات اهل

بیت برود، ما ده ها هزار روایت اهل بیت داریم و اسانید عجیبه و مصادر اولیه مثل نجاشی و شیخ و اینها انصافا کار بزرگی است یعنی کار مقدس اردبیلی در این مجمع الفائدة و البرهان فوق العاده نسبت به زمان ایشان قابل ارزش است، فوق العاده قابل ارزش است، اجماع را بررسی کرده، اقوال و دلیل ها را مناقشه کرده، این خیلی مهم است، ما در بحث بیع الانب لمن یجعله خمر متعرض شدیم که مثلا اصحاب ما، حالا غیر از روایات که بعضی هایش ظاهرش این است که اشکال ندارد، البته آنجا متعرض شدیم که در بعضی از روایات ما دارد بیع الانب لمن، لکن گفتیم احتمالا اشتباه شده، بیع التمر لمن یجعله خمر، إنا نبیع تمر لمن نعلم أنه یجعله خمر، این مراد شاید تمر باشد و تمر هم نبیذ بوده، خمر نبوده. حالا به هر حال وارد این بحث نمی شویم.

از همان قرن دوم عده زیادی از فقهای اهل سنت گفتند اعانه بر اثم است و حرام است اما این کلمه اعانه بر اثم حرام است، حالا غیر از روایات، این تقریبا از قرن هشتم، نهم در فقه ما آمد، در قرن نهم هم مقدس اردبیلی گفت نه اعانه هست یا نیست، اصلا معنای اعانه بر اثم یعنی چه؟ بعد فرض کنید در مثل صاحب جواهر آمد گفت اعانه بر اثم حرام نیست، تعاون بر اثم حرام است که آقای خوئی هم مبنایش همین است، بله اعانه بر ظلم حرام است نه اعانه بر اثم، یعنی انصاف اصحاب ما در طول این تاریخ خیلی در این مسئله فکر کردند، بررسی کردند، زحمات کشیدند و انصافا خیلی خوب است، فقط چیزی که هست غالبا در نوشته های مفصل ما مثل جواهر و اینها، این سیر تاریخی و تدریجی را کمتر نگاه کردند مثلا این بحث حلبی که امروز خواندیم که چطور آمد، حالا هنوز تازه مبدأش هم نگفتیم، چطور در کتابهای ما آمد، توسط شیخ آمد، در کتاب مرحوم صدوق و کلینی نیامده لذا اگر، این نکته اش را من عرض کردم ولی این نکته را نگفتم که اگر در یک کلمه اختلاف هست مثلا این حلبی است یا علی است این نکته اش این است چون شیخ منفردا آورده، اگر صدوق آورده بود باز مقایسه می کردیم یا کلینی آورده بود. این نکته ای در بحث است و آیا مثلا جعل لله علی، در یک نسخه آمد شکرا و در یک نسخه شکرا، اصلا هم در کتاب حسین ابن سعید شکرا نبود، حالا شکرا در نسخه حسین ابن سعید نبودش را نمی دانم، در یکیش بود را می دانم، طبق نقل مرحوم صاحب وسائل نبود اما چون وسائل تسامح دارد من به نقل ایشان اکتفا نمی کنم.

ببینید اینها الان ما نمی توانیم راجع به این چیزی بگوییم که شکرا بوده یا نبوده، چرا؟ چون منفرد شیخ است و جای دیگری هم نیامده.

پرسش: الان این جا چون میثاق غلیظ بوده به خاطر همین یک تزویج هم اضافه کردند؟ به خاطر این میثاق غلیظا آن کلمه تزویج اضافه کردند.

آیت الله مددی: بله تزویج آنجا، احتمال دارد تزویج نکته خاصی داشته یا میثاق غلیظ بوده که می خواستند اضافه کنند، البته این در کتاب مجموع من آرای شافعیه را دیدم، آرای مطلق اهل سنت را ندیدم، آنجا از بعضیها نقل کرده قبلت کافی است لکن به نظرم از یک شافعی در الام یا جای دیگه نقل کرده که قبلت التزویج باید باشد، قبلت هم کافی نیست، ما هم الان عملا قبلت التزویج می گوئیم، قبلت التزویج لموکل، عملا این طور می گوئیم خود ماها اما این که در روایات ما وارد شده باشد الان حضور ذهن ندارم.

پرسش: نیست، به این لفظ نیست

آیت الله مددی: حالا چون من حضور ذهن ندارم

و در فتاوی قدمای اصحاب مثل شیخ مقنعه یا مقنع صدوق الان آن هم در ذهنم نیست که آیا قبلت کافی است یا قبلت التزویج می خواهد؟ مطلب روشن شد؟

پس تا این جا مطلب این است که مرحوم شیخ فرمود و هو ماخوذ من اعتبار القبول و هو الرضا بالایجاب، نه قبول را ایشان جهت لفظی چون قبول بعد از ایجاب می آید حساب کرده لکن به نظر ما نکته آن اصل قرارداد است، نمی دانم مرحوم ایروانی نوشته یا مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، به نظرم شاید محقق اصفهانی نوشتند که از معنای معاهده است، من هم عقیده ام همین است، البته مرحوم آقاشیخ محمد حسین چون روی قصد رفته و لفظ را ابراز می داند شیخ شاید چون عقد را لفظ می داند از این جهت قبول گفته یعنی با قبول این عقد تمام می شود، از این جهت درست است لکن به هر حال این قبول در یک فضای معاهده است یعنی اگر ما حالا آن نکته ای را که مرحوم آقا شیخ محمد حسین گفته را قبول نکردیم، گفتیم درست است قرارداد و معاهده با هم می گذارند اما ایجادش به انشای لفظی است، ایجادش به لفظ است، پس بنابراین انصاف قصه این است که ما یک معاهده ای داریم و این معاهده یک امر بسیطی است، کتاب در مقابل صد تومان، این تعهد چرا؟ چون کتاب اگر می خواستیم خرابش بکنیم مثلا تلفش می کردیم قیمت بازار، قیمت بازارش

بود تا هشتاد تومان، هشتاد تومان می دادیم، این معاهده آمد قیمت را معین کرد، ثمن را معین کرد، این معاهده است، این اثر معاهده است و اثر این معاهده همان که عرض کردم میثاق غلیظ، چرا اسمش را هم میثاق گذاشتند، عقد گذاشتند چون گره خورد، یعنی چه؟ یعنی اگر شما این نخ را بکشید بعد از گره خوردن، اگر نخ را روی نخ گذاشتید بکشید جدا می شود، اگر این دو تا را روی هم بگذارید جدا می شود اما اگر گره زدید دیگه جدا نمی شود، این کنایه از لزوم بود، این که اصالة اللزوم در عقود گفتند انصافش عرفی است، اگر ما یک نوع مثلاً تعهد گرفتیم بله می شود بگوییم از تعهدم بر می گردم، یک طرفه، اما اگر گفتیم عقده، عقده و عقد یعنی گره، دو تا نخ را روی هم نگذاشتیم که نخ را بکشیم و جدا بشود، دو تا نخ را، دو تا طناب را به هم پیچیدیم، بکشیم جدا نمی شود، عرض کردیم معانی معقوله از معانی محسوسه گرفته شده اند، معنای محسوس گره است، معنای معقول لزوم است و این را ما توضیح دادیم در قوانین، در لغت عرب این طور است یعنی این اصطلاح هست که در اصل شاید یک نوع مجاز ادبی هم بوده، می شود صحبت من با تو، قرار من اینها به هم گره خورد، مثل گره شد، ببینید مثل گره شد، بعد این اعتبار قانونی می شود و اسمش لزوم می شود، پس گره خوردن این مطلبی را که مرحوم سید مرتضی دارد، آقای خوئی هم دارند و دیگران هم دارند که صیغه افعال دلالت بر وجوب نمی کند، این مرادشان وجوب به معنای عرف خاص یعنی قانونی، راست است چون در عرف عام وجوب با آن خصوصياتی که در عرف خاص تفسیر می شود وجود ندارد اما چیز دیگری وجود دارد و آن الزام کردن است، این که عرفی است، ما توضیحش را عرض کردیم این که بخواهد به یک کاری وادارش بکند، اخراج من الغرفة، می خواهد وادارش بکند، این عرفی است، این قانونی نیست، وادار کردن عرفی است، آن وقت بخواهیم این امر عرفی را روشن بکنیم تبدیل اراده تشریعیه به اراده تکوینی اش می کنیم، اراده تشریعی مثلاً می گوییم اگر بخواهد این را بگوید چکار می کند؟ دست و پایش را از اتاق بیرون می گذارد و در اتاق را می بندد، این اراده تکوینی است، این وادار کردن را با اراده تشریعی و با لفظ بخواهد بگوید می گوید اخراج، این اخراج که امر بود، اراده تشریعی بود وادار کردن تطور پیدا می کند می شود عرف خاص، قید و قيود پیدا می کند، آیا معنایش ذمه است یا ذمه نیست این می شود معنای وجوب، پس این مطلبی را که مرحوم سید مرتضی فرمود این مطلب اجمالاً درست است، الفاظ وضع شدند برای معانی عرفی، معانی محسوس اما بر اثر تصرفی که در قوانین شد

اینها را کشیدند به اصطلاحات قانونی لذا اصالة اللزوم در عقود، این اصالة اللزوم در عقود این احتیاج به تمسک هم ندارد، خود عقد یعنی این چون عقد یعنی گره، این گره خوردن کنایه از این است که اگر بکشی جدا نمی‌شود، اگر نخ روی نخ گذاشتید، طناب روی طناب بکشید جدا می‌کشند، این کافی نیست، شما طناب را مثلا کج بکنید، یک طناب دیگر را هم کج بکنید تو هم بگذارید، خب می‌کشید جدا می‌شود اما گره که زدید دیگه جدا نمی‌شود، این جدا نشدن و این مفهوم عرفی در قانون، در عرف خاص می‌آید و لزوم می‌شود، اگر عقد بود لزوم دارد بلکه آن روایت عبدالله ابن سنان دارد که اگر عهد هم بود لزوم دارد، أوفوا بالعقود آی العهود، البته سند روشنی نداشت، مصدر واضی هم نداشت، توضیحاتش را عرض کردیم دیگه به بحث بر نمی‌گردیم.

پس بنابراین ان شا الله تعالی روشن شد تا این جا، آن وقت این مقام خود معاهده است، در مقام انشای لفظی این معاهده با قبول درست می‌شود لذا مرحوم شیخ گفت و هو ماخوذ من اعتبار، مرحوم آقاشیخ محمد حسین هم اشکال می‌کند چون مرحوم آقاشیخ محمد حسین انشاء را ابراز اعتبار نفسانی می‌داند، مثل مرحوم استاد که شاگرد ایشان است لذا ایشان می‌گوید این معنای معاهده است، درست است یعنی به نظر ما معنای معاهده و معاهده است، قبول انشای لفظی است یعنی ایجاد همان معاهده، این معاهده خودش فی نفسه بسیط است لکن چون در مقام لفظ می‌آید تدریجی الحصول می‌شود، شیخ که کلمه رضا را آورده آخر این انشای لفظی است، آخرش قبول است پس احتمالا چون شیخ انشاء را ایقاع معنا می‌داند این معاهده با قبول، دقت فرمودید؟ نظر آن آقا آن طور و این هم این طور و انصاف قصه ما در باب عقود قبل از انشای لفظی یک معاهده‌ای، معاهده‌ای داریم، حالا یا ارتکازی است مثل این که می‌روید نان می‌خرید یا نه می‌نشینید صحبت می‌کنید خانه به چند؟ کم می‌کنید، زیاد می‌کنید، آخرش اتفاق نظر می‌شود که خانه به این مقدار، بعد می‌گوئید بعثتک الدار، این انشای لفظی این تدریجی الحصول است و إلا آن معنای بسیطی است.

و حينئذ لو قال بعته من موكلک بكذا فقال اشتريته لنفسی، ایشان می‌خواهد بگوید این معامله باطل است چون معلوم نیستند، البته این اشتریته لنفسی این احتمال دارد که، چون طرفین عقد، چون عرض کردیم بعضی‌ها طرفین عقد را در باب بیع اصیل می‌دانند چون در باب بیع تبدیل مالکین می‌دانند نه تبدیل مالین، و لکن انصافا خلاف ظاهر است، این عرفیت ندارد، گفته شده، توجیهی است که شده.

پرسش: چون دو تا تملیک دارد؟

آیت الله مددی: بله

در باب ازدواج این مطلب درست است، اگر گفت زوجت موكلك نفسی، بگوید قبلت نفسی، این نمی شود چون در باب ازدواج قطعاً

الطرفان ركنان فی العقد، این مسلم است اما در بیع بایع و مشتری ركن نیستند

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: مبادله مال است دیگه، تملیک مال است.

بله اگر گفت بعته من موكلك بكذا، این گفت اشتریته نفسی، ظاهراً نکته فنی این است که اگر ما در باب انشاء مثل انشاء عقد

مسئله صدور انشاء را از مالک از شرط ندانیم، اگر شرط بدانیم، اساسی بدانیم این مشکل دارد اما اگر بگوییم نه در باب عقد، عقد

محقق می شود ولو از غیر مالک

پرسش: که قرار شد مصب کلام با مالک باشد.

آیت الله مددی: مصب کلام در مالک نیست دیگه، در خود عقد است.

این جا باید دو تا نکته مراعات بشود:

نکته اول: آیا بیع تبدیل مالکین است؟ تبدیل مالین است؟ تبدیل طرفی الاضافه است؟ این ملک من بود شد ملک شما، آن ملک شما

بود شد ملک من، آنی که در کتاب مصباح المنیر از عرف عام نقل می کند مبادله مالین نه مالکین، این یک نکته.

نکته دوم که در این جا موثر است ما عقد فضولی را حسب القاعده بدانیم که دیروز توضیحش دادیم، یا عقد فضولی را علی خلاف القاعده

به روایت بدانیم، آن وقت نکته این که عقد فضولی را به قاعده بدانیم نکته اش این است که آیا اصولاً عقد بیع خودش یک وجود ایقاعی

انشائی اعتباری در وعای اعتبار دارد؟ اگر داشته باشد ممکن است این وجود، این شیء، این امر اعتباری محقق بشود ولو از غیر مالک،

این امر اعتباری این است، گره بخورد بین دو تا مال، این امر اعتباری این است و این را هر کسی می تواند این گره را ایجاد بکند



پرسش: ولو غیر مالک باشد

آیت الله مددی: ولو غیر مالک باشد، نکته فنی روشن شد؟

اما اگر آمدیم گفتیم نه غیر مالک نمی تواند گره بزند آن وقت باطل است

پرسش: خب حالا نظر مبارک شما چیست؟

آیت الله مددی: به ذهن ما بد نیست چون عقد فضولی را حتی عقلا در معیار قبول کردند.

حتی عقد فضولی را بنا بر نقل هم، بنا بر کشف هم قبول کردند.

پرسش: چطور آخه؟ ما وقتی می گوییم انشاء یعنی ایجاد

آیت الله مددی: ایجاد هر چیزی به حسب همان انشاء است، ما این چیز را ایجاد کردیم کتاب در مقابل صد تومان. اگر گفت بعته من

موکلک بمائه، این گفت به صد تومان خودم خریدم، بگوییم ایشان ایجاد این قیمت را کرده است اما اگر گفتیم ایشان ایجاد قیمت نکرده،

ایجاد را ربط داده به موکل، این نمی تواند به خودش ربط بدهد یعنی ما باید بیاییم تحلیل عرفی از این عقد بکنیم، این اگر گفت بعته

من موکلک بمائه تومان چه کاری کرده؟ چون ابراز کرده دیگه، اعتبار کرده، این را اگر ابراز کرده و موکل را نام برده این باید مال

موکل باشد، اگر گفتیم درست است که موکل را نام برده اما در باب بیع نام بردن طرف مقابل مهم نیست، اصلا اهمیت ندارد، به خلاف

باب ازدواج، در باب بیع همین که این دو تا را مقابل هم قرار داد می شود بیع، این گفت بعث هذا الكتاب من موکلک بمائه تومان، این

می بیند صد تومان نرخ خوبی است چون در بازار صد و بیست تومان است، آیا آن انشاء کرده کتاب در مقابل صد تومان لکن تطبیقش

کرده و این را به موکل داده؟ بگوییم نه آنی که ایشان انشاء کرده کتاب در مقابل صد تومان است، من آن را برای خودم قبول می کنم،

اشتریته لنفسی، تو گفتی کتاب صد تومان، به جای این که صد تومان را از موکل بگیری از من بگیر یعنی مهمش این است که آن وجود

ایقاعی اعتباری را تو ایجاد کردی، آن امر ایقاعی، آن حقیقت ایقاعی انشائی اعتباری را تو ایجاد کردی، آن حقیقتش چیست؟ کتاب در

مقابل صد تومان، من هم آن را انجام می دهم، همانی را که تو ایجاد کردی من انجام می دهم لکن تو ایجاد کردی برای موکل ولی من

برای خودم، بگویم آنی که اصل است همان ایجاد رابطه است، معاقد، عقد، قرارداد، بستن بین این دو تا بود، این اصلش است،

حالا آن گفت به موکل و این گفت برای خودم، این دیگه نکته تاثیرگذار نیست، در باب ازدواج تاثیرگذار است.

پرسش: فرقی چیست؟ آن جا خودشان را دارند عرضه می کنند و آن جا مالشان را عرضه می کنند، آنجا طرف نفسش را اعتبار می

کند و آنجا مالش را اعتبار می کند، در عالم اعتبار همه چیز ممکن است.

آیت الله مددی: در باب بیع رکن اساسی دو تا مال است، در باب ازدواج دو تا شخصند.

پرسش: خب حالا فرقی مثلاً؟

آیت الله مددی: فرق به لحاظ ارتباط دادن فرقی نمی کند، فرقی این است که اگر در باب بیع باشد مالک مهم نیست دیگه، آنجا چون

زن و شوهر است قطعاً مهم است و لذا لابد من معرفت زن و شوهر

و لذا اگر گفت یکی از دخترهایم را به عقد تو در آوردم به این طور، درست نیست، سه تا دختر دارد هر کدامش را خواستی، یکی از

اینها را به عقد تو در آوردم، آن عقد باطل است

پرسش: چون بعینه مشخص است

آیت الله مددی: چون مشخص نیست.

اما اگر گفت سه تا پتوی مساوی، صاع من صبره اشکال ندارد، آن جا چون رکن است، البته معرفت طرفین هم در باب نکاح نه این که

مثلاً بگوید وزن زن را بدانند، قد و قامت و سانتی مترش و ... این ها نه لازم نیست، مراد تشخیص خارجی است و لذا اگر زنی را دید

مثلاً در روایت دارد در بیابان، گفت من شوهر، اسمش را هم نمی داند، فامیلش را هم نمی داند، فقط زن است، این عقدش اشکال ندارد

یعنی مراد از علم در باب بیع یک چیز است، باید وزنش و خصوصیات و اینها را بدانند، در باب نکاح اینها نیست، آنجا هم لابد من العلم

بزوجه لکن علم در آن جا غیر از علم به عوضین در باب بیع است.

پرسش: خب این را هم همان شارع فرموده چون فروج و دماء و اینهاست

آیت الله مددی: نه اصولاً عقلائی هم هست، حالا ممکن است در بین عقلاً یک غلطی رواج پیدا بکند، مثلاً یک جامعه‌ای بشود یک مردی باشد مثلاً اعیانی باشد، بگوید یکی از دخترهایم را به تو دادم، آن هم قبول بکند و یکیش را انتخاب بکند، ممکن است، در امور اجتماعی حد و ضبطی ندارد، همه به هم ریخته است، یکی از اهداف فقه این است که امور اجتماعی نظم پیدا بکند، اصلاً هدف این است، نظم و سیاق به آن بدهیم و إلا ممکن است کسی باشد همین عقد را هم قبول بکند.

آن وقت هم باز عرض کردیم علم در آن جا یعنی تشخیص خارجی و لذا اگر زنی است که تشخیص خارجیش معین است هیچ چیزیش را هم نمی داند، نه پدرش، نه مادرش، نه وزنش، نه سانتی متر قد و قامتش اینها اما تشخیص خارجیش معین است، این کافی است، مراد از علم در باب عوضین یک حیثیت است، مراد از علم در باب زوجه معنای دیگری است و کذا لک الزوج، زوج هم باید معین باشد، هم زوجه باید معین باشد و هم زوج

و لو قال بعث هذا من موکلک فقال الموکل الغير المخاطب قبلت صحّ، چون به موکل فروخته، آن که جای بحث ندارد.

و کذا لو قال بعثک فامر المخاطب و کیله بالقبول فقبل، وکیل قبول کرد و لو قال بعثک العبد بكذا فقال اشتریت نصفه بتمام الثمن أو نصفه لم ینعقد، ما دیروز در این بحث وارد شدیم اگر یادتان باشد دیروز انحلال را این جا وارد شدیم. در این جا به نظر من آقا شیخ محمد حسین اصفهانی قدس الله نفسه، دیروز عبارتش را ندیدم، امروز نگاه کردم، دیدم مرحوم آقا شیخ محمد حسین نوشته اگر تبعض صفقه را حسب القاعده بدانیم اشکال ندارد، راست می گوید، این حرف ایشان هم درست است چون ما تبعض صفقه را قبول نکردیم، انحلال را قبول نکردیم، اگر ما انحلال را قبول کردیم گفتیم وقتی گفت این عبد را به صد تومان فروختم یعنی هر جزئی که قابل حساب باشد مثلاً به یک تومان، صد تا جزء فرض می کنیم صد تومان، گفت نصفش را به پنجاه تومان خریدم، طبق قاعده باید درست باشد لکن چون آن را ما باطل دانستیم، ایشان نوشته اگر طبق قاعده، البته اگر طبق قاعده انحلال هم قائل بشویم بله مشکل دارد، اگر انحلال قائل شدیم البته ایشان تبعض صفقه نوشته، من تعبیر به انحلال کردم، اگر در باب انشاء ما قائل به انحلال شدیم طبق قاعده، یک دفعه می گویم نه مثلاً در تبعض صفقه روایت داریم، روایت آمده، آن بحث دیگری است اما اگر طبق قاعده قبول کردیم باید درست باشد،

دیگه دیروز بحث مفصلش را انجام دادیم دیگه امروز احتیاج به آن نیست. یکی از آقایان نوشته بودند، با این که قریب العهد است، امروز صبح مطالعه کردم، البته حرف های نائینی را دیروز هم نگاه کردم نه این که امروز، گاهی من دو سه مرتبه برای تاکید این که نکند اشتباه بکنم، حواسم پرت بشود و سریع مطالعه کردم، یکی از این آقایان نوشته بود.

و کذا لو قال بعْتُک العبد بمائۃ درهم فقال اشتریتُه بعشرۃً دانیر، این درست نیست چون باید در باب بیع عوضین رکن اند و باید معین بشوند، اگر عوضین معین نشوند باطل است، آن وقت این دو تا می شود، البته این بنا بر این است که بگوئیم دینار اگر مثلاً مدت زمان زیادی شد چون دینار گاهی بالا و پایین می رفت، اگر از مدت زمان زیادی شد مثل دلار زمان ما که قیمتش عوض نشد چون متعارف در دینار این بود ده درهم، یک دینار بود، این متعارف بود، این به قول معروف نرخ شاه عباسیش بود اما ما در تاریخ داریم که گاهی پایین می آمد و هشت دینار می شد یا بالا می رفت و دوازده تا می شد، من به نظرم در تاریخ تا پانزده تا دیدم، شاید بیشتر هم بوده و این که می گویند پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه در ابتداء دیه را که قرار داد به صد تا شتر، این دیه صد تا شتر می شد به این که هشتصد دینار که هشتصد دینار در آن وقت به نظرم می شد هشت هزار درهم، آن وقت زمان عمر درهم بالا رفت و دوازده تا شد، آن کرد ده هزار درهم یعنی شد هزار دینار که هزار دینار شد هشت هزار درهم، ایشان کرد ده هزار درهم، دقت بکنید! ایشان کرد ده هزار درهم و إلا در اصل می گویند هشت هزار درهم بود یعنی بر اثر اختلاف نرخی که بود لکن این مقدار حالا، یا در این راه درست یا نادرست، حالا این نقل درست است یا نادرست توسط اهل بیت این مطلب تایید شده یعنی توسط اهل بیت تایید شده است.

و لو قال للأثنين بعْتُ الف عبد فقال احدهما اشتریتُ نصفه بنصف ثمن، این همان نکته انحلال است که توضیحش داده شد.

و لو قال کلُّ منهما ذلک لا یبعد الجواز، باز هم این به مرحله انحلال بر می گردد لکن این جا انحلال مشکل ندارد چون بیع و مالک اصلی نیست، به هر حال این در حقیقت دو تاست یعنی به هر کدام نصف این عبد را فروخته لکن به هر حال انحلال در این جا هم مشکل است

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۲۰۲۱/۱۱/۰۸ - ۱۴۰۰/۰۸/۱۷

موضوع: خارج فقه

جلسه: بیست و ششم

صفحه ۱۳

و نحو لو قال البائع بعْتُكَ العبد بمائة فقال المشتري اشتريتُ نصف منه و خمسين و فيه اشكالٌ، انصافا اشكال عدم تطابق هست و اشكال انحلال است، مهمش انحلال است، اگر انحلال را حسب قاعده قبول کردیم بد نیست لکن چون قبول نشده حسب انحلال نمی شود ملتزم شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين